

پیشگامان سياهكل

.... و نیز بر شعر بسیاری از شاعران مؤثر افتاد و شعر دهه ۵۰ فارسی را تحت تأثیر خود قرار داد. ولی در این موضوع باید افزود با اینکه توده‌ها همواره برای قهرمان‌های خود ترانه و حماسه و مرثیه می‌آفرینند، ولی در ماجرای سياهكل، مردم منطقه هیچ‌گونه همدان‌پنداری هنری و دراماتیک با چریک‌ها ندارند و جنبش چریکی وارد ادبیات و فولکلور مردم سياهكل و منطقه نمی‌شود. این ادبیات گسترده و مؤثر چریکی که در ادبیات دهه ۵۰ اتفاق افتاد محصول هنرمندان و نویسندگان و شاعران شهری بود. نه توده‌های جنگل‌نشین. ولی بهمن قشقایی وارد هنر و ادبیات مردم می‌شود و ترانه و تصنیف و مرثیه می‌سازند و برایش بسیار مویه می‌کنند.

تفاوت عمده جنبش بهمن‌خان با سياهكل و تنها عاملی که شاید وزن سیاسی و مبارزاتی سياهكل را نسبت به جنبش بهمن سنگین‌تر می‌کند، بینش تئوریک و شق مبارزاتی اعضای هردو جریان است. پیوستن باغی‌های غیرسیاسی به بهمن از سویی آسیب حرکت او شد و از سویی مایه قوت او. اعضای تیم سياهكل، افرادی تحصیل‌کرده و آشنا به مفاهیم سیاسی و دارای انگیزه مبارزاتی بودند. اما در جریان بهمن، به جز وی و عطا و ایرج کشکولی، دیگران فاقد آگاهی سیاسی بودند. همه باغی‌ها مردانی بی‌سواد بودند و انگیزه آنها از پیوستن به این قیام هرجه بود، اما نمی‌توان آنها را الزاما در ردیف مبارزان سیاسی طبقه‌بندی کرد. انگیزه و نیازهای شخصی، روحیه آثارشعیتی، تعلقات قومی، روح ماجراجویانه و دستانیابی به ثروت و اسلحه را می‌توان از عوامل عمده این نوع باغی‌گری دانست. همین عامل می‌تواند از آسیب‌های قیام بهمن و از عوامل موفق‌نبودن او ارزیابی کرد. شاید از همین‌رو بود که اغلب آنها چون عزمی مصمم برای مبارزه با شاه نداشتند، به بهانه‌های مختلف او را رها می‌کنند و تنها می‌ی‌گذارند. حتی در شیوه مبارزه با هم اتفاق‌نظر نداشتند. هدف بهمن و ایرج و عطا، مبارزه با دولت پهلوی و ایجاد درگیری با نیروهای نظامی بوده است و راهزنی و غارت اصرار در برنامه آنها نبوده است، اما باغی‌ها هرچند احتمالا واجد خصوصیات اخلاقی نیک و جوانمردانه بوده‌اند، اما از این رفتارهای غیرسیاسی ابایی نداشتند. اگر یاران بهمن مبادرت به چنین کارهای می‌کردند، اصالت و اعتبار این جنبش را تحت‌الشعاع قرار می‌دادند. برای همین هم تا وقتی که این سه نفر (بهمن و ایرج و عطا) در جریان بوده‌اند و تا آنجا که می‌توانسته‌اند، آنها را کنترل می‌کرده و مانع این حاشیه‌روی‌ها می‌شده‌اند، اما برخی از آنها قبل از پیوستن به این سه نفر یا بعد از جدایی از آنها دست به این اقدامات می‌زدند. البته این اقدامات محدود به قشقایی‌ها نبود و بچه‌های سياهكل نیز برای تهیه نیازهای خود مبادرت به سرقت البته از مراکز دولتی می‌کرده‌اند. آنها قبل از حمله به سياهكل، به یکی از شعب بانک ملی حمله می‌کنند و ۳۰ هزار تومان موجودی آن را به سرقت می‌برند، همچنین برای تهیه اسلحه به کلانتری پنج تبریز حمله می‌کنند. در ارتباط با همین موضوع محل تأمین مایحتاج بهمن و یارانش اغلب حمایت‌های مردمی قشقایی بود، اما سياهکلی‌ها برای تأمین منابع تسلیحاتی و مالی دست به سرقت مسلحانه می‌زدند.

پیوستن باغی‌های بومی به بهمن‌خان و درمقابل، تشکل دانشجویی و سیاسی سياهکلی‌ها را می‌توان از نقاط ضعف و قوت هر دو جریان ارزیابی کرد. همراهی باغی‌ها با بهمن هرچند قیام او را از منظر بار سیاسی مورد تردید قرار می‌دهد، اما از آن‌سو می‌توان همراهی نیروهای معترض و سرکش جامعه قشقایی را نشانه توده‌ای‌شدن قیام بهمن نیز تحلیل کرد. پیوستن قریب صد نفر ناراضی و معترض و باغی مسلح به بهمن و حمایت مستقیم غیرمستقیم صدها و هزاران قشقایی از بهمن، حکایت از پیوستگی عمیق او با لایه‌های مختلف جامعه قومی دارد؛ امتیازی که سياهکلی‌ها فاقد آن بودند و در ماجرای حمله به پاسگاه و یک ماه فراورگیز بعد از آن، با اینکه مردانی آرمانگرا، فداکار و شجاع بودند و سودای آزادی و رویای زندگی بهتر برای همین مردم داشتند، اما هیچ‌یک از اهالی منطقه به آنها نپیوستند و دستی به حمایت دراز نکردند.

اما نبرد سياهكل با اینکه در مقایسه با قیام بهمن قشقایی در مقیاس کوچک‌تری اتفاق افتاد، ولی برجسته‌تر شد و به چشم‌ها آمد و حتی به‌عنوان بنیان‌گذار جنبش‌های چریکی معرفی شد. مکان حادثه به پایتخت نزدیک بود، برخلاف داستان بهمن که در جنوب روایت می‌شد و مرکزنشین صدای آن را نشنیدند. پوشش خبری سياهكل گسترده‌تر بود. شاعران و هنرمندان نیز به‌عنوان یک رسانه قوی با پرداختن به موضوع جنگل، قیام سياهكل را بر سر زبان‌ها انداختند. کنفدراسیون دانشجویان خارج از کشور نیز در جهانی‌کردن سياهكل کوشا بود، اما قیام بهمن رسانه نداشت و با اینکه نبرد او واجد خصلت‌های دراماتیک فراوان بود، ولی به چشم هنرمندان و نویسندگان و مطبوعات نیامد.

البته ماجرای بهمن در داخل مرزهای ایران رسانه‌ای نمی‌شود و مردم ایران در جریان قیام او قرار نمی‌گیرند و درواقع قیام بهمن برای همه مردم ایران و حتی قشقایی‌ها ناشناس می‌ماند. فقط بعد از اعدام اوست که برای یک‌بار خبر مرگ او تیتراول روزنامه‌ها می‌شود. آن‌هم به اتهام ایجاد ناامنی و قتل، اما خارج از ایران با واکنش سازمان‌ها و احزاب و رسانه‌ها مواجه شد.

علی شاملو: در یکی از روزهای زیبای پاییز، به مناسبت سالروز استعفای دولت موقت با مهندس ابوالفضل بازرگان، برادرزاده نخست‌وزیر دولت موقت که از ابتدای دولت تا پایان آن به مدت ۲۷۵ روز سمت ریاست دفتر نخست‌وزیر و معاونت نخست‌وزیر در امور اداری و مالی را برعهده داشت به گفت‌وگو نشستیم. مصاحبه‌ای که نحوه بیان جملات گوینده، مخاطب را به یاد مرحوم مهندس بازرگان می‌انداخت.

نحوه همکاری شما با دولت موقت چگونه بود؟

همکاری من در دفتر شادروان مهندس بازرگان قبل از پیروزی انقلاب شروع شد؛ زیرا در نیمه دوم سال ۵۷ اشتغال مهندس بازرگان از جهت ارتباط با خبرنگاران برای مصاحبه و ارتباط با پاریس زیاد شده بود و برای ایشان مقدور نبود که همه کارهای شرکت «صافید» و فعالیت‌های سیاسی را انجام دهند. بنابراین به توصیه دوستان از من خواستند که به دفترشان در صافید بروم و با ایشان برای تنظیم ارتباطات سیاسی همکاری داشته باشم. این همکاری پس از آنکه ایشان به مدرسه رفاه منتقل شدند نیز ادامه یافت. به‌این‌ترتیب پیش از اینکه نخست‌وزیر شوند، من مسئول دفتر ایشان و مسئول برقراری ارتباطشان با نهاده‌ا و اشخاص بودم. البته من عضو ستاد استقبال از امام نیز بودم، اما بیشتر فعالیت من در جهت همکاری با مهندس بازرگان بود. پس از اینکه آقای بازرگان نخست‌وزیر شد و هیات دولت به ساختمان نخست‌وزیری منتقل شد، من نیز به آنجا رفتم و همچنان رئیس دفتر باقی ماندم. پس از چندی به درخواست خودم ارتباطم را به صورت غیرمستقیم ادامه دادم، به این معنا که دفتری در کنار ساختمان نخست‌وزیری به‌عنوان دفتر «راهنمایی مراجعان» برپا کردم؛ زیرا مراجعات به نخست‌وزیری بسیار زیاد بود و مشکل ایجاد می‌کرد؛ بنابراین ترتیبی داده شد که مراجعان به دفتر نخست‌وزیری به آنجا هدایت شوند. در آنجا هم افرادی داوطلبانه با من همکاری داشتند. در ابتدا از مراجعه‌کنندگان سؤال می‌شد که چه نوع کاری دارند و اگر مربوط به نخست‌وزیری نمی‌شد، به جاهای مربوط راهنمایی می‌شدند و اگر مربوط به نهادهای نخست‌وزیری، یعنی دفاتر وزرای مشاور و معاونان بود با مسئولان مربوط هماهنگ و وقتی تعیین می‌شد تا فرد بتواند با مشخص مربوط ملاقات کند که باعث می‌شد در وقت مسئولان صرفه‌جویی شود. بعد از من هم آقای ابراهیم حکیمی که از ابتدا با من همکاری داشت، رئیس دفتر شد و اگر اشتباه نکنم پس از انتقال دفتر نخست‌وزیری به ساختمان مرکزی، آقای رستگارپور به سمت رئیس دفتر منصوب شد. پس از آن مدت کوتاهی حکم گرفتن که مسئولیت دفتر «همکاری‌های مردمی» را برعهده بگیرم که شاید در حدود دو هفته بیشتر طول نکشید و سپس «معاون نخست‌وزیر در امور مالی و اداری» شدم. درواقع من به‌نوعی جایگزین آقای مهندس صباغیان شدم؛ زیرا ایشان معاون مهندس بازرگان در امور انتقال بود. سازمان‌هایی از رژیم قبل به ارث رسیده بود که دیگر احتیاجی به وجودشان نبود، مثلا «سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی» فلسفه وجودی‌اش از بین رفته بود، ولی تعدادی کارمند داشت که می‌بایست تکلیفشان روشن شود، با آنها صحبت و نیازسنجی می‌شد و در صورت لزوم لوایحه تصویب می‌شد که بتوان این انتقال را انجام داد و تکلیف کارکنان را مشخص کرد. مشابه آن تعداد زیادی سازمان‌های دیگر نیز بود. پس از انتصاب آقای مهندس صباغیان به وزارت کشور، معاونت اداری و مالی نخست‌وزیر به من پیشنهاد شد. من تخصص‌های مالی و اداری نداشت‌م و نیز ترجیح من این بود که از کسی استفاده کنند که با نخست‌وزیر خویشاوندی نداشته باشد تا متهم به استفاده از خویشاوندان خود نشود. ایشان گفتند که به‌دلیل اعتمادی که به بنده دارند، می‌خواهند من این پست را برعهده بگیرم و این اعتماد برایشان خیلی مهم‌تر از تخصص من بود، ضمن اینکه خوشبختانه من دو دستیار پیدا کردم که خیلی کمک کردند و مسائل را به کمک آنها حل‌وفصل می‌کردم. یکی از آنها مرحوم اسماعیل افجه‌ای از صاحب‌منصبان بانک ملی بود و کارهای مالی را انجام می‌داد. البته یک مدیریت مالی در خود نخست‌وزیری هم وجود داشت و آقای پیروزیان رئیس امور مالی نخست‌وزیری بود، ولی ارتباط بین دولت موقت و ایشان از طریق آقای افجه‌ای انجام می‌گرفت. ضمن آنکه مرحوم افجه‌ای سرپرستی اموال و املاکی که به دلایلی تصرف شده بود برعهده داشت و در جاهایی که لازم بود، من به عنوان معاون نخست‌وزیر امضا می‌کردم. کارهای اداری را نیز مرحوم غلامرضا رستگارپور انجام می‌داد که ایشان نیز در سازمان مدیریت صنعتی، تجربه کاری داشت و لیسانس ایشان هم در زمینه امور اداری بود. مسئولیت‌ها و کارهایی که آقای مهندس صباغیان انجام می‌دادند و اتمام‌مانده بود، به وسیله من انجام می‌شد و در عین رسیدگی به امور داخلی نخست‌وزیری، آن کارها را نیز انجام می‌دادم.

همچنین در برخی از کمیسیون‌های هیات دولت من دبیر کمیسیون بودم؛ مثلا کمیسیون‌هایی که مرحوم دکتر یزدانه سخابی و مرحوم سیداحمد صدر حاج سیدجوادی اداره می‌کردند که بیشتر وزارتخانه‌های اجرائی مانند وزارت راه و ترابری و وزارت کشاورزی را پوشش می‌دادند. فعالیت‌هایی که می‌خواستند انجام دهند به این کمیسیون‌ها ارجاع و در آنجا بررسی می‌شدند و نظرشان را به هیات دولت می‌دادند، مثل کمیسیون‌هایی که اکنون در مجلس وجود دارد. در آن زمان مجلسی وجود نداشت و این کمیسیون‌ها در خود دولت تشکیل می‌شد و من دبیر برخی از آن کمیسیون‌ها بودم که

سیاست

یادمانده‌های ابوالفضل بازرگان از آبان ۵۸

روزی که نامه استعفای بازرگان تحویل دفتر امام شد

بازرگان چاره‌ای جز این ندید که استعفا دهد



عسکری: امیر-حیدر-پیشرو

جلسات آن معمولاً در دفتر من تشکیل می‌شد و سپس نتیجه کار را به هیات دولت می‌دادیم. یک کمیسیون دیگر هم وجود داشت که مربوط به امور حقوقی بود و مسئول آن آقای دکتر صادق طباطبایی بودند و چون ایشان نیز به کارهای متعددی که داشت نمی‌رسید، من کمک می‌کردم تا کارهای لوایحه که می‌بایست از آن کمیسیون به هیات دولت برود، انجام شود. همکاری من تا زمان استعفای دولت موقت ادامه داشت. پس از قبولی استعفا نیز منتظر شدم بتوانم کارها را به جانشین خود محول کنم. آقای اکبر بدیع‌زادگان از طرف شورای انقلاب معین شدند و من کارها را به ایشان واگذار کردم.

چه شد که کار به استعفای دولت موقت کشید؟ به فاصله کوتاهی پس از روی‌کارآمدن دولت موقت، مشکلات شروع شد. شاید توضیح این نکته نیز لازم باشد که اصولاً مهندس بازرگان با آنچه به‌عنوان روش انقلابی در ادبیات سیاسی آن روز جا افتاده بود، موافق نبود و انقلاب را یک مسئله عمیق درونی تلقی می‌کرد. باوجود اینکه هماهنگی نسبتاً زیادی در ابتدای کار دولت موقت بین اعضای هیات دولت وجود داشت، به‌تدریج ناهماهنگی‌هایی هم رخ داد و عده‌ای به سیاست‌های شخص مهندس بازرگان ایراد می‌گرفتند؛ به‌عنوان مثال، مرحوم دکتر کاظم سامی به این نتیجه رسیده بود که دولت به اندازه کافی انقلابی عمل نمی‌کند تا فرد بتواند با مشخص مربوط ملاقات کند که شخص رهبر فقید انقلاب داد و این حرکت به‌نوعی در مخالفت با دولت بود. آقای حسن نزیه، رئیس شرکت ملی نفت ایران، هم به‌گونه‌ای دیگر عمل می‌کرد. شورای انقلاب نیز در مواردی پشتیبانی لازم را از دولت نمی‌کرد و وزرا یا فرماندهان نیروهای سه‌گانه را که هم‌زمان پیشنهاد می‌کرد، با اکره قبول می‌کردند و از برخی ایراد می‌گرفتند و ترجیح می‌دادند که شخص دیگری منصوب شود یا در مصوبات و تصمیمات دولت ایرادات و انتقاداتی گرفته می‌شد. از سویی، رهبر انقلاب هم از دولت انتقاد می‌کردند که مهندس بازرگان چند بار گله کردند و گفتند که اگر مطلبی درباره دولت دارند و نکاتی مدنظرشان هست، به جای اینکه علنی بیان کنند و باعث تضعیف دولت شود، در جلساتی که در حضورشان تشکیل می‌شود، در میان بگذارند. از سوی دیگر، رئیس سازمان صداوسیما، آقای صادق قطب‌زاده شدیداً با دولت مخالفت می‌کرد و تبلیغات صداوسیما علیه دولت بود. رسانه‌های دیگری که وجود داشتند، نیز تقریباً بدون استثنا مخالف دولت بودند. از نشریه «امت» که ارگان جنبش مسلمانان مبارز بود، گرفته تا نشریه جبهه ملی ایران، نشریه سازمان مجاهدین، نشریات چریک‌های فدایی خلق و حزب توده. بعدها حتی روزنامه‌های «جمهوری اسلامی» و «انقلاب اسلامی» نیز به منتقدان شدید دولت تبدیل شدند.

به‌این‌ترتیب دولت هیچ نیروی تبلیغاتی و رسانه‌ای در اختیار نداشت تا از خودش دفاع کند. وقتی انقلاب پیروز شد، خیلی چیزها از هم پاشیده بود، ارتش نیمه‌متلاشی شد و فرماندهان و افراد کلیدی آن؛ با اعدام شدند یا به زندان افتادند یا از کشور فرار کردند و جایگزینی به وجود نیامده بود. وقتی سپاه پاسداران تشکیل شد، هنوز تا به‌صورتی که یک سازمان منسجم مانند ارتش بشود، خیلی فاصله داشت. از طرف دیگر، شهربانی و ژاندارمری که نیروهای انتظامی داخل کشور و کنار مرزها بودند، تا حدودی از بین رفته بودند و جای آنها را کمیته‌های داوطلب به اسم کمیته‌های انقلاب گرفته بودند. باوجود اینکه مرحوم آیت‌الله مهدوی‌کنی به دولت علاقه‌مند بود و پشتیبانی می‌کرد؛ ولی این‌طور نبود که بر تمام کمیته‌ها تسلط کامل داشته باشد؛ زیرا کمیته‌ها در بسیاری از موارد به نظرات خودشان عمل می‌کردند و این باعث می‌شد که دولت نتواند چیزی را که می‌خواهد به اجرا بگذارد و در جاهایی با مخالفت یا کم‌کاری روبه‌رو می‌شد؛ مثلا اگر می‌خواست نیرویی از ارتش، همافرا یا سپاه به کردستان بفرستد و عملیاتی انجام دهند، آنها اطاعت لازم از دولت نداشتند و گاهی شورایی عمل می‌کردند و گاهی اوقات نتیجه شورا خلاف آن چیزی می‌شد که به آنها دستور داده شده بود. به‌تدریج مشکلات، ناهماهنگی‌ها و مخالفت‌ها آن قدر زیاد شد که مهندس بازرگان احساس کرد که ادامه کار بسیار مشکل است و می‌تواند به ضرر کشور باشد؛ بنابراین تصمیم به استعفا گرفت.

اکنون مقطع قبل از آبان‌ماه سال ۵۸ بود؟

حدوداً در خردادماه سال ۵۸ بود.

علی علنی باعث شد که کار به استعفای آخر بکشد؟

نخست‌وزیر علاوه بر چیزهایی که در ملاقات‌های حضوری با رهبر انقلاب با در صحبت‌های تلویزیونی

می‌خواستند به دبیدار رهبر انقلاب بروند مرحوم احمد خمینی ترتیب ملاقات را می‌داد و روابط ایشان با دولت موقت خوب بود؛ بنابراین وقتی اعضای دولت تلفن می‌کردند، ایشان زمان تعیین می‌کرد و ملاقات انجام می‌شد. وقتی من می‌خواستم به قم بروم به من گفتند هماهنگ شده است و باید به مرحوم سیداحمد خمینی مراجعه کنم که همین‌طور هم شد. وقتی به دفتر رهبر انقلاب رفتم، مرحوم احمد خمینی من را به اتاقی که امام خمینی با مردم ملاقات می‌کردند، هدایت کردند. این ملاقات خصوصی و تک‌نفره نبود و علاوه بر من اشخاص دیگری که آنها را نمی‌شناختم نیز حضور داشتند. سلام مهندس بازرگان را رساندم و گفتم ایشان نامه‌ای نوشته و مرا مامور کرده‌اند آن را تقدیم کنم. امام در آن موقع پاسخخی ندادند و خواستند سلامشان را به مهندس برسانم و گفتند نامه را بعد بررسی خواهند کرد، من به تهران برگشتم و نتیجه را به مهندس

بازرگان اعلام کردم. بعد نیز پاسخ مستقیمی به آن نامه داده نشد یا من چیزی به خاطر ندارم، ولی سعی شد اقداماتی در جهت رفع موانع انجام شود؛ ولی عملاً موانع به‌طور کافی برطرف نشد و همچنان ادامه داشت و حتی در برخی مواقع تشدید هم شد، به‌طوری‌که حتی قبل از تسخیر سفارت آمریکا به نقطه‌ای رسید که دولت موقت حس کرد دیگر نمی‌تواند ادامه دهد. این اتفاق درواقع ضربه آخر بود، خیلی‌ها فکر می‌کنند استعفای دولت موقت فقط نتیجه تسخیر سفارت آمریکا بوده؛ اما واقعیت این است که زمینه این جریان از قبل وجود داشت و در واقع تسخیر سفارت آمریکا نقطه نهایی بود که مشخص کرد ادامه کار تقریباً محال است. بلافاصله پس از آن رویداد حملات به دولت موقت شروع شد، برخی وزیران را به وزارتخانه‌ها راه نمی‌دادند و تبلیغات شدید در حد توهین، دشنام و تهدید نسبت به دولت موقت وجود داشت. این چنین بود که محرز شد ادامه کار به‌هیچ‌وجه مقدور نیست و استعفانامه نهایی نوشته شد. این استعفا را خود مهندس بازرگان نوشتند؛ البته با تعدادی از اطرافیان راجع به محتوای آن صحبت کردند و آن‌طور که از آقای دکتر بنی‌اسدی شنیدم ایشان تغییراتی را پیشنهاد کردند که مهندس آن را پذیرفته بود.

استعفای دوم چه زمانی بود؟

روز بعد از ماجرای تسخیر سفارت، در ۱۴ آبان ۱۳۵۸. ادامه در صفحه ۱۸

ادامه از صفحه ۵

آماده‌باش بازارهای مالی باآمن‌ترامپ

با تغییر رئیس فدرال رزرو ممکن است این پدیده به وجود آید که نرخ بهره در سال ۲۰۱۷، دو یا سه بار نرخ بهره را افزایش دهند. آن زمان است که پس از یک سقوط، ممکن است دلار آمریکا افزایش پیدا کند، اما چون این امر قابل پیش‌بینی نیست یا حداقل احتمال تحقق آن محدود است، بهتر است روی همان حوزه اول که ریزش شاخص دلار آمریکاست، تمرکز کنیم.
ارزهای مقابل دلار چه تغییری خواهند کرد؟
در این شرایط که عملاً بعد از انتخابات خواهد بود، ارزی که از سایر ارزها بسیار قوی‌تر خواهد شد و پیش‌بینی می‌شود یورو باشد، پیش‌بینی می‌شود نرخ برابری آن در برابر دلار افزایش یابد. اینها مواردی است باشد و پوند انگلستان به اندازه یورو افزایش پیدا نکند. پیش‌بینی می‌شود بن به‌شدت قوی شود و فرانک سوئیس و طلا هم افزایش یابد. اینها مواردی است که با احتمال بسیار بالا (بالای ۹۰ درصد) پیش‌بینی می‌شود، نکته‌ای که وجود دارد آن است که همه اینها مشروط به انتخاب‌شدن ترامپ است، زیرا اگر کلینتون انتخاب شود، کل بازی تغییر می‌کند. با انتخاب ترامپ در خود آمریکا اتفاقات بسیار زیادی خواهد افتاد. پابین‌آمدن قیمت دلار آمریکا یک فرصت ایجاد خواهد کرد برای کشورهایی که تولیدکننده مواد اولیه هستند و فضایی ایجاد خواهد کرد که قیمت سواود اولیه را بالا ببرند. از طرف دیگر درون آمریکا این احتمال بسیار بالاست که نرخ رشد اقتصادی برای مدتی که از قبل پیش‌بینی‌پذیر نیست، کاهش داشته باشد و بقیه متغیرها در آمریکا از قبیل صادرات و واردات و محصولات بخش خصوصی تحت‌تأثیر قرار بگیرند. از اکنون نمی‌توان پیش‌بینی کرد چه اتفاقاتی در اقتصاد آمریکا در میان‌مدت و بلندمدت رخ خواهد داد، اما در کوتاه‌مدت به‌راحتی می‌توان پیش‌بینی کرد چه رخ خواهد داد. آنچه از صحبت‌های ترامپ می‌توان پیش‌بینی کرد این است که نظم حاکم بر قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری و نظم حاکم بر سیاست‌های فدرال رزرو دچار اختلال خواهد شد و به نظر این برای اقتصاد آمریکا از اساس خطرناک است. درصورتی‌که ترامپ بخواهد مانند قهرمان‌ها یک‌تنه با تغییر پارادایم، تغییرات بنیادی در اقتصاد آمریکا ایجاد کند، همان‌طور که قبلاً گفتم، در جهان و آمریکا چنین پتانسیلی برای این تغییرات وجود ندارد و به‌همین‌دلیل اگر این تغییرات آغاز شود، خودش سرمنشا نوسانات بسیار درخورتوجه در بازارهای جهانی به‌خصوص تغییر در کشورهای درحال‌توسعه و نوظهور جهان خواهد بود.

